

نمایی از یک برج دری

فصل هفتم

تهران

یکشنبه ۱۸ آوریل (۱۸۸۶ - برابر با ۱۲۶۵/۱/۲۹ م) ما شاه آباد را ترک نمودیم تا آخرین قسمت مسیر را که با تهران فاصله داشتیم بپیماییم. انتظار و احساس شور و شوق ما برای دیدن تهران در حد اعلاء بود. دیدار از پایتخت امپراطوری قدیمی ایران همواره در خیال و رویاهایم به عنوان پدیده‌ای با شکوه بود. اما در ادامه هرچه نگاه می‌کردم آثاری از آن شهری که در خیالم بود در افق مشاهده نمی‌کردم تنها مزارع متراکم انگور بود و تعداد بیشتری از گروه‌های مردم که در پیرامون آنها بودند. سپس از دروازه‌ای موسوم به دروازه قزوین وارد شهر شدیم و با ترافیکی از کاروان‌های طولانی مواجه شدیم که غالباً حامل کالاهای اروپایی و یا مواد غذایی بودند که آنها را به پایتخت آورده بودند.



ورود به تهران

دروازه شهر به وضوح مشخص بود بعد خانه‌ها، سروها، درختان نخل تزئینی و دیوارها همه را می‌توانستیم از هم تشخیص دهیم و در مقابل چشمان ما بودند اما آن‌گونه نبودند که من از قبل در تصوراتم داشتم که خانه‌های زیبا و سرشار از رنگ را ببینم بلکه ویرانه‌ای مرده و عریان را شاهد بودم. دیوارهایی را که در تصوراتم همچون دیوارهای قلعه‌ها بودند دیوارهایی کوتاه و گلی بیش نبودند. خانه‌ها هیچ گنبد و مناره‌ای نداشتند که بتوان آنها را با شهر استانبول مقایسه کرد.

بهرحال از دروازه قزوین وارد شهر شدیم و از خیابان‌های بسیار طولانی و کثیف که انبوهی از پیاده‌روها و سواره‌ها در آن فضا را تنگ کرده بودند، عبور کردیم. در این خیابان به دلیل شلوغی بارها هم مجبور به توقف می‌شدیم. آخرسر راننده ما اعتراض کرد تا راه را باز کنند اما راه باز نشد و ما یک نفر باربر صدا کردیم تا بارهایمان را حمل کند و پای پیاده‌براه افتادیم. در آن صبحگاه روز یکشنبه ظاهر ما چندان جالب نبود. من خود یک هفته بود که به سرو وضع خود نرسیده بودم و خود را نشسته بودم. بنابراین با آن سرو وضع نمی‌توانستم نزد هموطن خود دکتر هیبنت (Dr. Hybennet) بروم. من توصیه‌نامه‌ای هم از کشورم برای او در دست داشتم. بنابراین ابتدا به گرمابه رفتم و پس از شستشوی کامل و اساسی خود بعد از جستجوی فراوان به خانه هموطن خود رفتم.

دکتر هیبنت در یک خانه کوچک در تهران که بسیار زیبا است و دور تا دور آن را یک باغ احاطه کرده، ساکن است. در زمان ورودم هم بهار و زمان سرسبزی و شادابی آن باغ بود. در جلوی ایوان یک حوض مرمرین بود که حاوی ماهی‌های طلایی بود. بیش از همه گل‌های رُز به چشم می‌آمدند که در اینجا همگی با بسیاری از رنگ‌های ناشناخته و متنوع شکوفا بودند. داخل خانه باندازه ظاهر بیرونی آن زیبا و با سلیقه تزئین شده بود. بر روی زمین فرش‌های ایرانی با طرح‌ها و رنگ‌های بسیار زیبا قرار داشتند. مبلمان‌ها همگی دارای رویه‌هایی از جنس پارچه‌هایی شرقی بودند. در جلوی درب‌ها پرده‌های فراوان و بلند آویخته بود و در اتاق پذیرایی بشقاب‌های چینی ایرانی به رنگ رنگین کمان قرار داشتند.

تهران

در یک کلمه این خانه‌ای است که بسیار باسلیقه تزئین شده و فضایی بسیار دلپذیر را که می‌توان تصور نمود در آن ایجاد نموده‌اند. اما صاحب این خانه که قرار است من چند روزی را در اینجا بگذرانم کیست؟ همان‌گونه که ذکر نمودم دکتر هیبنت سوئدی است و قلب و روحش در گرو سرزمین‌اش هست. ۱۴ سال اقامت دائمی وی در کشور آفتاب درخشان،

ایران، در عشق و علاقه وی به سرزمین مادری اش هیچ خللی وارد ننموده است.

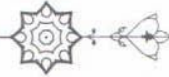


تصویری از دکتر برتراند هیبنت

او پس از این همه سال زبان سوئدی را بسیار روان صحبت می‌کند. دکتر برتراند هیبنت در یوتبوری متولد شده است. پدرش دندانپزشک بود. شغلی که پسر نیز آن را از پدر فراگرفت. سپس برای ادامه تحصیل دندانپزشکی ابتدا به آلمان رفت و چندین سال در آنجا تحصیل نمود. پس از آن به پاریس رفت و در آنجا به مدت ۵ سال به مهارت بالایی در حرفه خود دست‌یافت.

دکتر هیبنت

زمانی که در فرانسه بود به وی پیشنهاد شد که به‌عنوان دندانپزشک مخصوص شاه ایران به ایران برود. این مسئولیتی سنگین و البته ماجراجویانه برای وی بود. از دیدگاه دکتر هیبنت بسیاری از افراد هرچقدر هم که برایشان این کار سودآور باشد این نوع مسئولیت‌ها را نمی‌پذیرند و به آن پشت می‌کنند. او در نهایت پیشنهاد شغل جدید را پذیرفته و پس از جمع‌آوری انواع و اقسام وسایل و تجهیزات دندانپزشکی با شجاعت تمام راهی سرزمین جدیدش در شرق شد. امیدها و آرزوهایی را که داشت در آنجا جامه عمل پوشیدند. در آنجا به‌عنوان یک اروپایی موفق شد که اعتماد و احترام شاه ایران را نسبت به خود جلب کند. اما این فقط شاه نیست که برای دکتر هیبنت به‌عنوان دندانپزشکی ماهر ارزش و



اعتبار قائل می‌شود بلکه در همه پایتخت و در بین ساکنین این شهر و حتی در سرتاسر این کشور آوازه وی پیچیده است. در شیراز و حتی در خلیج فارس کشاورزانی را ملاقات کردم که دکتر هیبنت را می‌شناختند. او کتابی هم در مورد نحوه مراقبت و نگاهداری از دندان‌ها به زبان فارسی منتشر نموده است که در سرتاسر ایران پخش شده است. در طول مدتی که در تهران اقامت داشتم هر روز صبح شاهد حضور دسته‌هایی از مردان و زنان ایرانی بودم که پشت در آتلیه (مطب) وی در انتظار می‌ایستادند تا او دندان‌هایشان را معاینه کند. چنانچه دیداری از کاخ پادشاه داشته باشیم با توجه به کنجکاوای سوئدی به موضوع‌های بسیاری دست می‌یابیم. بخصوص در کتابخانه وی کتاب‌های بسیاری نوشته سوئدی‌ها با عکس و تصویر می‌یابیم که در مورد شمال، مردم و طبیعت آنجا نوشته‌اند. حتی دکتر هیبنت علاقه‌مندی شاه نسبت به سوئد را جلب نموده است. یک بار هم در حضور جمع ابراز علاقه نموده است که از سوئد دیدار داشته باشد. حتی در سوئد هم امروزه آثار دکتر هیبنت بخصوص در سالن شرق‌شناسی در موزه یوتبوری وجود دارند. او با سخاوت تمام استکان‌ها و لیوان‌ها و سایر هدایای ایرانی بسیار باارزش و گرانبهایی را که به او داده‌اند را به این موزه بخشیده است. از اینجا می‌توان دریافت که با وجودی که رفت و آمدی بسیار کم و محدود بین کشور ما و کشور شاه صورت می‌گیرد چگونه قلب وی به عشق سرزمینش می‌تپیده و دل در گروی سرزمین پدری‌اش داشته است.

تهران

البته او فقط در این جهت تلاش نمی‌کرد بلکه سعی در گسترش هنرهای با اهمیت خود در همه زمینه‌ها و ابعاد داشت. در اینجا از موضوع دور نشویم و من تلاش دارم که شکل کلی وضعیت ظاهری تهران را در مدت ۱۰ روزی که در تهران اقامت گزیدم به نظر خوانندگان برسانم. من امیدوارم که با این نوشته بتوانم چشم‌انداز مناسبی را از منظر یک فرد خارجی که برای اولین بار با این شهر برخورد می‌کند، ارائه نمایم.

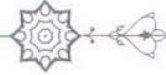
صبح روز مورخ ۱۹ آوریل (۱۸۸۶- برابر ۱۲۶۵/۱/۳۰-م) بود که باتفاق دکتر هیبنت سوار بر واگن اسبی مجلل او از خانه او بیرون آمدیم. راه زیادی نرفته بودیم که به یک خیابانی رسیدیم که افراد در آنجا با لباس‌های متفاوتی بزرگ قرمز با لبه‌های سفید به‌مراه جعبه‌های نقره‌ای رنگ و بوته‌هایی پر گل و متنوع در دستانشان ایستاده بودند. از میزبانم پرسیدم که موضوع چیست و معنای اینکه این افراد این‌گونه اینجا ایستاده‌اند چیست؟ او پاسخ داد: «شاه در حال وارد شدن است.» سپس به یک خیابان فرعی پیچید. از واگن پیاده شدیم و راننده واگن اسبی را به محل دیگری هدایت کرد و ما به خیابان اصلی بازگشتیم



و در جای مناسبی ایستادیم و سپس دیدیم که «شاه شاهان» از مقابل ما عبور کرد. ابتدا گروهی با لباس‌های لاکی رنگ در جلوی او می‌دویدند که به آنان «فراش‌ها» می‌گویند. آنان دارای اونیفورم‌های قرمزپررنگ بودند و در دست‌هایشان میله‌های نقره‌ای بلند ۶ پایی (حدود ۱/۸ متر) داشتند. آنها با این میله‌ها به چپ و راست حرکت می‌کردند و مردم را کنار می‌زدند تا خیابان برای ورود شاه باز شود. بدبخت کسی که به موقع نمی‌توانست از سر راه کنار رفته و به حاشیه خیابان برود. هرکس در کنار رفتن تاخیر کند سهمی از ضربه این میله‌های نقره دریافت خواهد نمود. زیرا شایسته نیست که افراد عادی که بنظر در این نظام بی‌ارزش هستند در فاصله‌ای تیررس با بالاترین مقام سلطنت باشند. به‌همین دلیل خیابان با سرعت چشم برهم زدنی خلوت می‌شود. همه سوارکارها به خیابان‌های فرعی اطراف می‌روند. همه پیاده‌ها هم همچون یک صحنه شعبده بازی ناپدید می‌شوند. در حالی‌که من در معیت و همراه دکتر هیبنت بودم اجازه یافتیم که در آن خیابان در کنار او بایستیم. بعد از فراشان حدود ۵۰ سرباز اسب سوار که دارای اونیفورم و سلاح گرم و نیز شمشیر بودند آمدند. پس از این گروه خود شاه آمد.

شاه در پیاده روی

او در یک واگن سبزرنگ نشسته بود. در چهارگوشه این واگن زیورآلاتی از جنس طلا و درخشان به شکل خوشه‌های گل نصب شده بود. در بالای آن هم یک تاج شاهی قرار داشت. واگن او به وسیله ۳ اسب نر و یکدست سیاه‌رنگ در حرکت بود که به وسیله راننده در بالا هدایت می‌شدند. شاه در آن واگن تنها نشسته بود و ظاهراً هیچ مقامی در سطح او نبوده که استطاعت نشستن در کنار او را داشته باشد. او کت مشکی رنگی بر تن داشت بر سرهم کلاهی ایرانی و مشکی رنگ داشت که بر روی آن کلاه آرم مخصوص ایران به رنگ سفید نصب بود. ما هر دو خم شدیم و در مقابل او تعظیم کردیم. او تا مرا دید توجهش جلب شد و از دکتر هیبنت پرسید که من کیستم. اهل کجا هستم و از کجا به اینجا سفر نموده‌ام؟ او فردی است که متوجه چهره‌های جدید بیگانه می‌شود. او تصور کرد که من فردی جوان و بی‌تجربه‌ام که جرات نموده‌ام به تنهایی در این مسیر بسیار طولانی سفر کنم. پس از واگن او ۵۰ سرباز سوارکار مسلح نیز در پشت سر او قرار داشتند. و پشت آنها یک واگن خالی مشابه واگن شاه در حال حرکت بود. از دکتر هیبنت پرسیدم که نقش این واگن خالی چیست او پاسخ داد که در صورتی‌که واگن شاه ایرادی پیدا کند و خراب شود این واگن را جایگزین آن می‌کنند. در پشت سر آنها تعدادی از اسب‌های کالسکه‌ای بودند که نقش اسب‌های ذخیره را داشتند و می‌توانستند جایگزین اسب‌های اصلی شوند.



این قطار و مجموعه بزرگ نه برای رفتن شاه به حومه تهران بلکه برای رفتن شاه به پیاده روی معمولی در شهر براه می‌افتد. بعد از آنکه شاه از جلوی ما عبور کرد ما به رفتن خود به سمت دیوارهای قلعه مانند که دور تا دور شهر کشیده شده بود ادامه دادیم. دیوارهایی که از جنس خشت و گل بودند. بسیار سست بودند و در یک باران تند ریزش می‌کردند. و به آن طرف که گورستان شهر قرار داشت می‌ریختند. در آنسوی دیوار هم انباشت‌های زباله قابل مشاهده بودند و حتی اجساد حیوانات را در آنجا می‌ریختند. اهالی و ساکنین این شهر هم کاملاً مطمئن و متقاعد بودند که این دیوار و گورستان پیرامون آن آنها را از انواع خطرهای محفوظ می‌دارد. دکتر پولاک پزشک مخصوص شاه برایم تعریف کرد که یک بار وزیر جنگ از یک افسر اطریشی پرسیده بود که: « آیا او تابحال جفت چنین دیوار محکمی را در کشورش دیده است؟ » سپس از مقر لشکر انگلیسی دیدن کردیم که کاخی در وسط یک باغ بسیار بزرگ بود. این بی‌تردید زیباترین خانه در تهران است. رئیس این سربازان مونته فورتس Monte Forts نام داشت. او در این خانه که بسیار تزیین شده بود ساکن بود و دارای چند ستون سرباز بود. سپس از بیمارستان و کلیسای فرانسوی‌ها دیدن نمودیم و بعد هم از لشکر آمریکایی‌ها دیدار داشتیم.

روز ۲۰ آوریل روز جشن ایرانیان بود. درباره‌ی جشن سال نوی ایرانیان بعداً صحبت خواهیم کرد. در هر حال این جشن دیگری بود و در آن روز شاه در ساعت ۱۰ صبح مسابقه اسب سواری را در بیرون از دیوارهای شهر ترتیب داده بود. ما یک‌ساعت قبل از آن آماده شدیم و از خیابان‌های باریک و طولانی شهر عبور کردیم و از یک دروازه شهر بیرون رفتیم. در راه دسته‌ها و گروه‌هایی از مردم که با عجله پیاده و یا سواره بودند را می‌دیدیم که با ازدحام خطرناکی خود را به محل مسابقه می‌رساندند. لاقلاً برای من که سابقه و تجربه سواری با اسب‌های چموش و ناآرام را داشتم این صحنه خطرناک بود. ما به نزدیکی محل مسابقه رسیدیم اما ازدحام مانع از رسیدن ما به محل شد. ما از واگن خود پیاده شدیم و آن را به راننده سپردیم و پیاده راه را ادامه دادیم تا به یک چادر بزرگ قرمز رنگ رسیدیم. در آن چادر چند نفر سرهنگ اطریشی بودند. در اطراف ما گروه‌ها و دسته‌های بیشماری از مردم از همه طبقات اجتماعی حضور داشتند از اعیان و اشراف در لباس‌های گران قیمت گرفته تا مردم فقیر و نیمه برهنه و یا با لباس‌های کهنه و مندرس و نیز دراویش فقیر در این اجتماع بزرگ بودند. گاهی هم صدای دعوا در بین مردم شنیده می‌شد. سوارکاران بطرز بی‌ملاحظه‌ای با اسب‌هایشان می‌تاختند و فراشان شاه هم با سرعت میله‌های بلند خود را در هر دو سوی محل مسابقه بر سر و بر پشت افرادی که در نزدیک محل بودند فرود

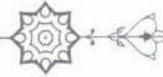
می‌آوردند تا مردم را از محل مسابقه دور نگاه دارند.

مسابقه

در جلوی صحنه مسابقه یک جایگاه و اطاقک با شکوهی درست کرده بودند که مخصوص شاه و سران بود. بر روی سقف آن هم پرچم سلطنتی ایران در اهتزاز بود. آرم شیرو خورشید نیز در جلوی جایگاه نصب شده بود. پنجره بزرگی هم در جلوی جایگاه قرار داشت که شاه از آن پنجره مسابقه را می‌دید در سمت راست جایگاه همسران شاه نشسته بودند و به وسیله پرده‌ای از سایر قسمت‌ها جدا شده بودند. از پنجره هم پرده نازکی آویزان بود. بنحوی که از بیرون زنان شاه دیده نمی‌شدند اما آنها از داخل می‌توانستند بیرون پنجره را ببینند و شاهد جشن جاری باشند. اندکی بهم خوردگی در میان جمعیت پدید آمد و مردم به هر دو طرف می‌دویدند. میله‌های بلند فراشان یک خیابان را از جمعیت جارو کرد. پس از آنها صدها سوار وارد شدند که در کالسکه‌های همراه خود حامل سران حکومت با همسرانشان و سایر افراد مهم دولتی بودند. سپس شاه در یک واگن عجیب از جنس طلا وارد شد. واگن او را ۸ اسب یکدست سفید می‌کشیدند. این اسب‌ها دارای پوزه بندهای نقره‌ای رنگ بودند. موهای سر و دم آنها به رنگ بنفش بودند. شاه اونیفورم رسمی دولتی بر تن داشت. که کتی مشکی و بلند است با سردوشی‌های بافته شده از جنس طلا که هر کدام از آنها دارای ۳ قبه بزرگ بودند. بر روی سینه‌اش هم ۴۲ قطعه الماس برنگ آب و کار گذاشته شده در داخل نشانه‌هایی از طلا، آویزان بودند. همچنین در دو طرف لباس وی با دیگر سنگ‌های قیمتی با رنگ‌های مختلف مزین شده بود. او یک کلاه مشکی بر سر داشت که در جلوی آن آرم پر مانند ساخته شده از نقره با حدود ۵۰ قطعه الماس قرار داشت. ارزش این همه جواهرات و زیورآلات در مخیله انسان نمی‌گنجید.

ناصرالدین شاه از کالسکه‌اش پیاده شد و به همراه اسکورتش به سمت جایگاه رفته و از پله‌های آن بالا رفت تا از پنجره طلایی رنگ آن مسابقه را تماشا کند. مجموعه اسکورت هم در بالکنی دور از پنجره جایگاه مستقر شدند.

محل مسابقه یک زمین یک فرسخی بود (۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ متر) پیرامون آن با دیوار کوتاهی محاصره شده بود. تا حفاظی باشد که اسب‌ها از آن بیرون نروند.



تهران

این میدان دوطرفه بود که بدین ترتیب طول آن برابر با دو فرسخ معادل یک و نیم مایل سوئدی (۱۵ کیلومتر - م) می‌شد. در اول مسابقه ۱۵ دلقک آمدند و در جلوی جایگاه شاه به اجرای نمایش پرداختند. آنها لباس‌هایی زیبا به رنگ‌های سبز، قرمز و زرد و آبی بر تن داشتند. کلاه‌هایی کوچک بر سر داشتند و چکمه‌های بزرگ پوشیده بودند. اسب‌ها آماده بودند تا بتوانند سریع‌تر بدوند. با یک علامت شروع به دویدن کردند و همچون برق و باد می‌دویدند و در غبار ناشی از شروع مسابقه محو شدند و سپس بازگشتند. اسب‌های سریع می‌توانستند دور را کامل کنند و دست آخر اسب برنده به سمت جایگاه می‌رفت تا جایزه خود را دریافت کند. در جلوی جایگاه داوران با جوایز حضور داشتند و سکه‌های طلا هم در بین جوایز بود. مردم هم گاه‌وبیگاه با شادی فریاد می‌زدند. اسب برنده با دهان کف آلود به سمت جایگاه شاه رفت و کیسه جوایز به همراه سکه طلای خود را دریافت کرد. جایزه اول این مسابقه ۲۵۰ تومان ایران بود. هر یک تومان معادل ۶ کرون سوئد می‌باشد.

پس از گذشت چند دقیقه سایر سوارکارها یکی پس از دیگری آمدند. آنها بطرز بسیار وحشتناکی وارد جمعیت شدند و یک چند نفری بر اثر این حادثه زخمی و مجروح شدند. مسابقه در ۴ سطح مختلف به تناسب اسب‌ها و سوارکاران برگزار می‌شد. به نظر در این نوع مسابقات ایرانی‌ها، بی‌عدالتی و تقلب فراوان روی می‌دهد. سوارکاران تلاش می‌کنند که از طریق ایجاد ترس برای اسب‌های رقبا یا شلاق زدن بر سر و روی اسب‌های یکدیگر برای یکدیگر موانعی را ایجاد کنند. در این مسابقه چندین اسب هم از اصطبل شاهی شرکت داشتند. به طور طبیعی این اسب‌ها می‌بایستی بهر قیمتی که شده در ردیف‌های اول قرار می‌گرفتند. تعدادی محافظ در نقاط مخصوصی نیز ایستاده بودند و هر اسب سوار عصبانی که تلاش می‌کرد از اسب‌های سلطنتی جلو بیفتد این محافظ‌ها در چشم و صورت سوارکار و اسب خاک و گل پرتاب می‌کردند تا او را مجبور به آهسته کردن سرعتش کنند.

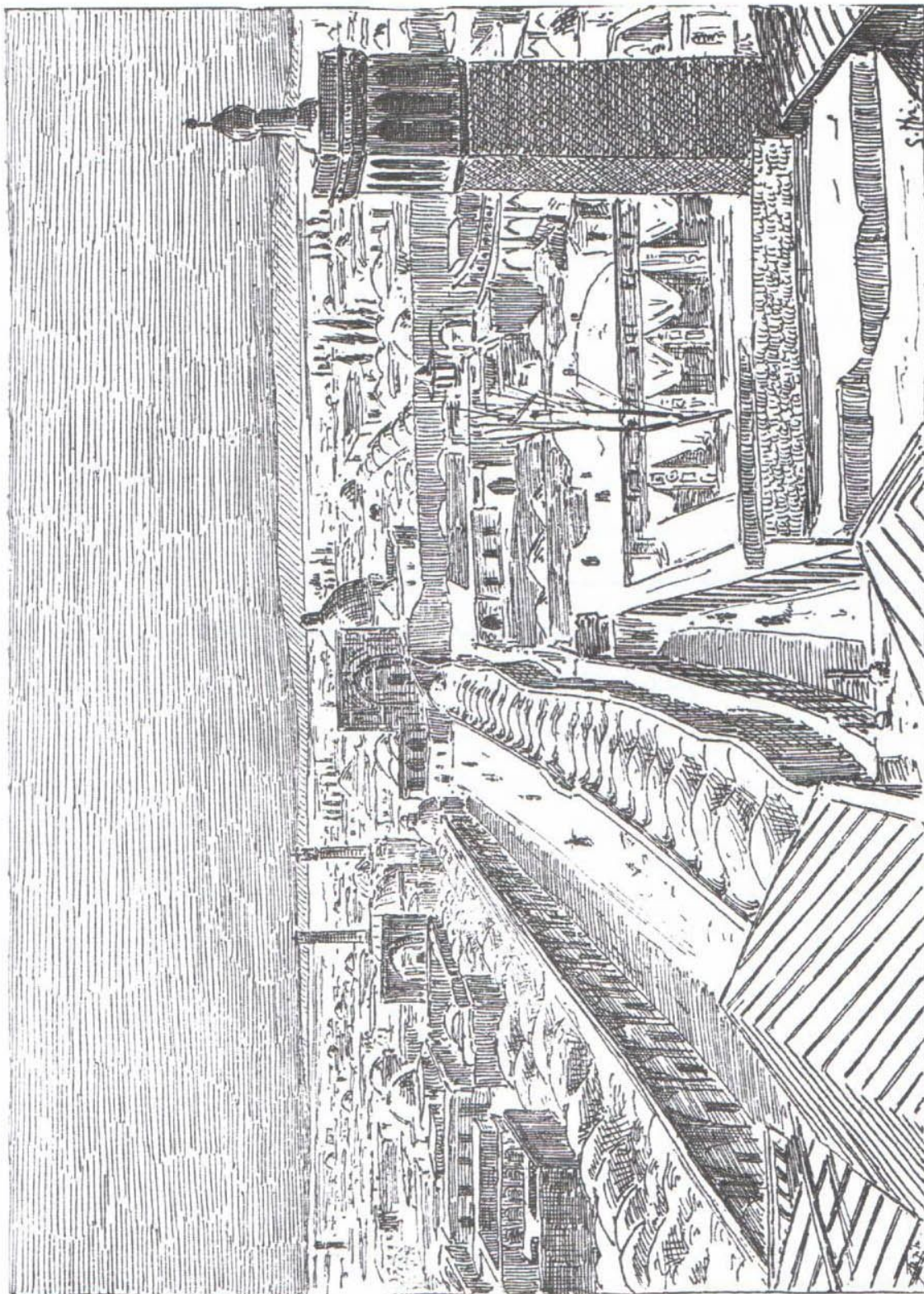
بازدید از یک رژه

بسیاری از سوارکاران نیز از ترس به بیرون از خط مسابقه پرتاب می‌شدند. یکی از آنها را دیدم که سروصورت و دهانش خونین شده بود.

پس از پایان مسابقه صحنه جالبی به وجود آمد و محافظین مسلح از جلوی جایگاه شاه به ترتیب و با نظم خاصی رژه رفتند. ابتدا توپخانه‌های میدانی رژه رفتند. پس از آنها توپ‌ها رژه می‌رفتند این توپ‌ها بر روی ارابه‌های زردرنگی سوار بودند و به وسیله ۴ اسب کشیده می‌شدند که دوبه‌دو پشت سرهم می‌رفتند. پس از آن نوبت به رژه توپخانه‌های

کوهستان رسید که متشکل از توپ‌های کوچک و سبک بودند. آنها بر روی زین نصب بودند و به وسیله قاطرها و بر روی زین آنها حمل می‌شدند. این نوع توپ‌ها قابل استفاده در هر جای کوهستان البرز و قابل نصب بر روی هر ارابه‌ای هستند. این نوع توپ‌ها را دو نفر مرد می‌توانند حمل کنند. جالب‌ترین قسمت این رژه برای من توپ‌های سنگینی بودند که به وسیله شتر حمل می‌شدند. خود حیوان به‌عنوان پایه توپ بکار گرفته شده بود. توپ‌ها محکم بر پشت و بر روی زین شتران بسته شده بودند. به نحوی که قابل چرخش به هر طرفی بودند. در زمان استفاده از آنها شتران را مجبور به نشستن می‌نمودند. استفاده از یکی از این توپ‌ها هنگام خروج صبحگاهی شاه از کاخ است که من شاهد بودم که چگونه حیوان در هنگام شلیک توپ و آتش و بوی باروتی که از لوله آن بیرون می‌زند بسیار آرام است. پس از توپخانه‌ها سربازان پیاده‌نظام رژه رفتند. سربازان اونیفورم‌های آبی تیره با روبان‌های قرمز رنگ برتن داشتند. آنان کلاه‌های بلند و گرد از جنس پشم سیاه‌رنگ بر سر و مجهز به میله بودند. آنها نقش گیاهانی را بر روی سینه خود داشتند.

پس از آنها رژه افسران با اسب‌های آراسته که سرگردن آنها با نقره مزین شده بود آغاز شد. این افسران اونیفورم‌های تیره بر تن داشتند و سردوشی‌های آنها قرمز رنگ بود و همگی مسلح بودند. علاوه بر آن، در دست راست خود نیز شمشیرهای کشیده شده داشتند. هر یک از هنگ‌ها پرچم مخصوص به خود را دارند و دو بار پرچم را در جلوی شاه پائین می‌آورد. در جلو هر هنگ یک گروه موسیقی سواره حرکت می‌کند. این گروه موسیقی با آن گروه موسیقی که در قزوین دیدم به کلی متفاوت بود زیرا که این گروه طبق مدل اروپایی و بسیار کارآزموده بودند و بسیار هماهنگ زیر نظر یک سرهنگ بنام گبائور (Gebauer) که یک فرد اتریشی و در خدمت دربار شاه بود می‌نواختند. پس از آن هنگ دیگری رژه رفت که همگی از ژنرال‌ها و سرهنگ‌های سوارکار بودند آنها به جلوی جایگاه شاه رفتند و سلام دادند و عبور کردند.



نمایی از تهران

یک رژه

پس از آنها وزیر جنگ شاهزاده کامران میرزا - نایب السلطنه آمد که سوار بر اسب بود و ژنرال‌ها او را احاطه کرده بودند و رئیس پلیس که یک افسر ایتالیایی بنام مونته فورته (Monte Forte) بود با تعدادی از محافظان پلیس او را همراهی می‌کردند. به‌هرحال گارد سلطنتی که همگی اسب سوار هستند با اونیفورم‌های یکدست به رنگ طلایی و قهوه‌ای و کت‌های بلند شاه و ملکه‌ها را همراهی می‌نمودند.

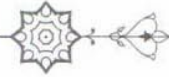


نمایی از یک فرد سازنده زین در بازار

این گارد ثابت هستند و در عموم سفرها شاه و ملکه‌ها را همراهی می‌کنند. حتی در سفرهای کوتاه نیز حدود ۲۰۰-۳۰۰ نفر از این سوارکاران آنها را همراهی می‌کنند. وقتی که شاه چندین سال قبل برای سفر زیارتی به مشهد، واقع در شرق ایران رفت با چندین هزار سوارکار این سفر را انجام داد.

تهران

آخرین گروهی که در این رژه شرکت داشتند گروهی از قزاق‌ها بودند که اونیفورم‌های کشورشان را بر تن داشتند. بر سینه‌هایشان نیز علامت و مدال‌هایی نصب شده بود. در انتهای هنگ قزاق‌ها توپ‌های روسی وجود داشتند که یک‌بار تزار روس آنها را به همراه

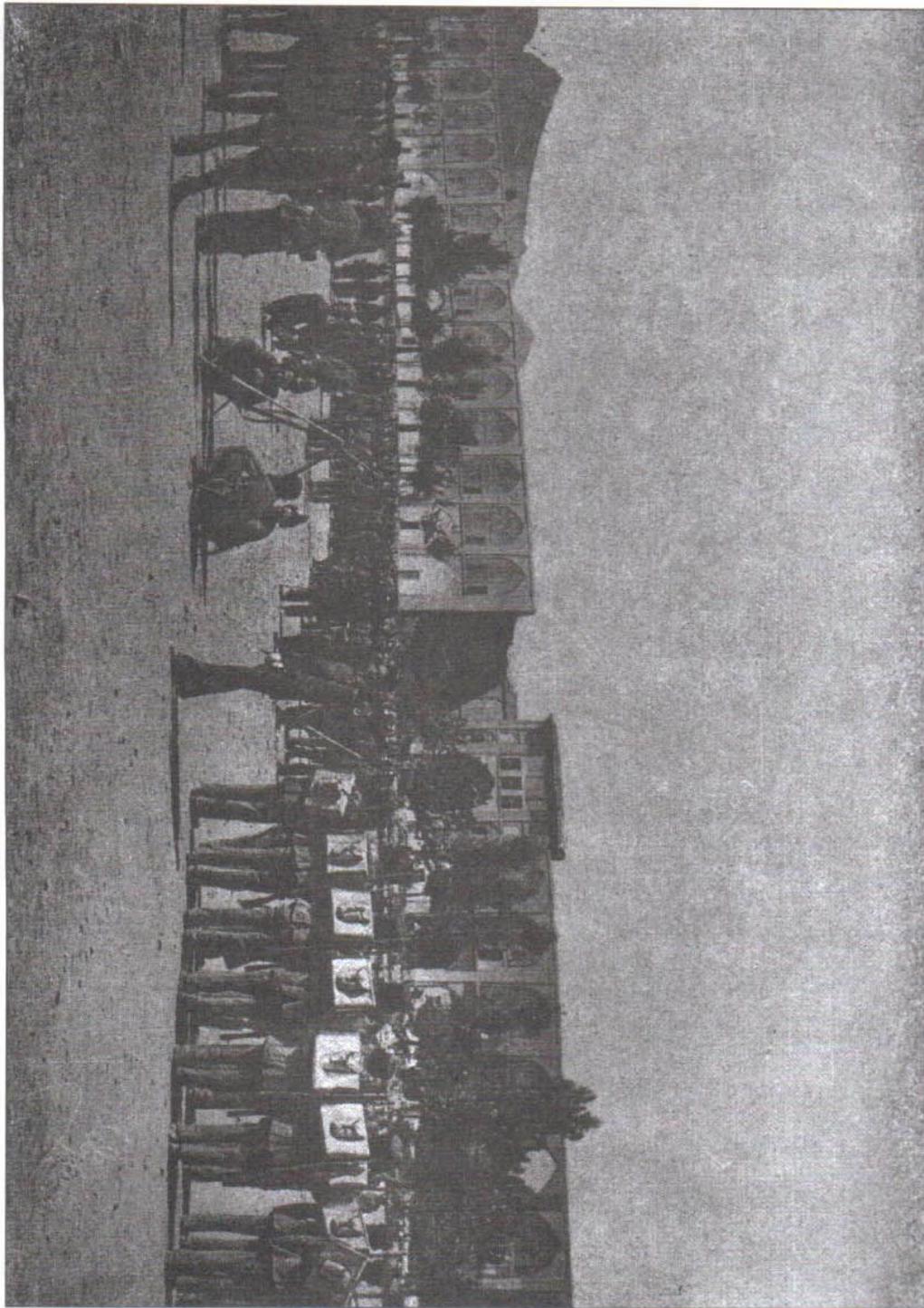


سایر تجهیزات و نیز اسب‌ها به شاه هدیه داده بود. دسته نوازندگان در این هنگ سرود ملی روسیه بنام «کامارنسکیج» را می‌نواختند.

این رژه ۲ ساعت طول کشید. این رژه اطلاعات بسیاری را از وضعیت ارتش به دست می‌داد. از جمله آنکه سربازان بی‌حال و بی‌تفاوت به نظر می‌رسیدند. آنها هماهنگ نبودند و در زمان نگاه به سمت چپ یا بلند، بلند با هم حرف می‌زدند یا آنکه حواسشان در جای دیگری بود.

نیروهای ارتش ایران در مجموع ۱۵۰ هزار نفر هستند. از این تعداد ۸۰ هزار نفر کادرهای ارتش هستند (نظام) و ۷۰ هزار نفر جزو نیروهای نامنظم (چریک) هستند. گروه توپخانه مرکب از ۸ هزار نفر با ۲۰۰ قبضه توپ است. همان‌گونه که ذکر شد ارتش ایران تحت نظر افسران اروپایی اداره می‌شود. اغلب این افسران اتریشی هستند. آنها ارتش را بر اساس مدل اروپایی شکل داده‌اند.

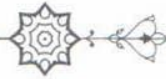
بسیاری از اونیفورم‌ها کاملاً اتریشی و درجه‌های ارتش نیز دارای اسامی اروپایی هستند. به طور مثال امیرنظام که معادل فارسی «فیلد مارشال» هست. یا سرتیپ که معادل فارسی «ژنرال»، سرهنگ که معادل فارسی «او و رشته» است، نایب که معادل فارسی «لویت نانت» و سرباز پیاده که معادل فارسی «سولدات» است. زمانی که رژه به پایان رسید شاه و همسرانش جایگاه را ترک کردند. جمعیت مردم متفرق شدند و در دسته‌های انبوهی به سمت شهر بازگشتند و این تپه پر جنب و جوش و پرهیاهو دوباره در سکوت و آرامش فرورفت. روز بعد یک مانور برای خوش آمد ترتیب یافته بود. در اطراف کاخ پادشاه زمین‌های تمرین و مسابقه وجود دارند که در آنها سوارکاران به تمرین می‌پردازند. پس از مدتی نایب‌السلطنه کامران میرزا که پسر سوم شاه است با مجموعه محافظان سواره آمد. شاه هم پس از او آمد و از واگن پیاده شد و بر یکی از اسب‌های سفید سوار شد.



محل تمرین در تهران

ارتش ایران

او که از سوی سران ارتش همراهی می‌شد در میدان دور زد و از مقابل سربازان که به صف ایستاده بودند سان دید سپس به سمت چادری بزرگ و قرمز رنگ رفت. در آن چادر چای، پرتقال و شیرینی‌جات و لیوان‌های نقره‌ای برای پذیرایی آماده شده بودند. او بر روی یک بالشتک کوچک نشست و پاهایش را به صورت ضربدر در زیرش گذاشت. از آنجا نظاره‌گر سربازان و آمادگی رزمی و نحوه سوارکاری آنان بود.



یک چنین تمرینی هر هفته برای خوشامد شاه در این محل انجام می‌شود. این یکی از تفریحات پر لذت شاه است. او ایده‌های بزرگی در مورد ارتش جنگی و مقاومت‌ناپذیرش و سربازانی که خود را در حال قهرمانی می‌دانند، دارد. او همچنین متقاعد است که قوی‌ترین سلطنت را در همه کره زمین دارد و البته این سربازها در حد و اندازه این سلطنت قوی نیستند و چنانچه یکی از آنها از صحنه درگیری فرار کند سایر سربازان هم به دنبال او فرار خواهند نمود. تهران پایتخت این کشور در شمال ناحیه‌ای متصل به عراق قرار دارد و در ناحیه‌ای خشک و غیر حاصلخیز واقع شده است. از شمال محدود به دامنه جنوبی رشته‌کوه‌های البرز است. در طرف شرق آن نیز کوه‌های نه‌چندان بلندی قرار دارند که از جنوب و جنوب شرق به کویر نمک منتهی شده است. موقعیت آن به‌گونه‌ای است که همه چیز دارد به‌جز بهره‌مندی از طبیعت؛ بنابراین فاقد مزیتی است که یک پایتخت بایستی از آن برخوردار باشد. این شهر از طرف جنوب و شرق گسترش یافته است. البته این شهر دارای مزیت‌هایی هم هست و آن فاصله بسیار زیاد با نواحی جنوب و شرق کشور است و به‌همین جهت خاندان قاجاریه پایتخت را از اصفهان به این محل که از توابع ری بود منتقل نمودند. مزیت دیگر آن مسافت کوتاه و نزدیکی آن به دریای خزر است که کار تجاری با روسیه را سهل‌تر و آسان‌تر نموده است. همچنین نزدیکی آن به خمسه یا انبار محصولات کشاورزی ایران واقع در شرق قزوین از دیگر مزایای تهران است.

علت انتخاب تهران به‌عنوان پایتخت را می‌توان دریافت. این نخستین بار نبود که یک بنیانگذار سلسله‌ی پادشاهی جدید در ایران اقدام به تغییر محل پایتخت می‌نمود.

تهران

آقا محمد خان قاجار بنیان‌گذار سلسله قاجارها که غاصب بی‌رحمی بوده است در یک‌صد سال قبل تهران را که روستایی بی‌اهمیت بود به‌عنوان مرکز حکومتش انتخاب نمود. تا قبل از آن شهرهای تبریز، سلطانیه، قزوین، اصفهان، شیراز و بسیاری از شهرهای دیگر در کوتاه‌مدت یا درازمدت مرکز حکومت‌های ایران بودند که در همان دوران نیز شکوفا شده‌اند و سپس پس از انتخاب پایتخت دیگری در حکومت بعدی افول نموده‌اند.

همواره تغییر حکومت‌ها در ایران همراه با درگیری بین مدعیان تاج‌وتخت و جنگ‌های داخلی بوده است و حکومت‌های جدید برای جلوگیری و پرهیز هرچه بیشتر از این درگیری‌ها پایتخت‌های جدیدی برای خود انتخاب می‌نمایند. در پایتخت جدید شخص شاه همه دوستان و نزدیکانش را رها و افراد جدیدی را به‌عنوان افراد مورد اعتماد خود برمی‌گزیند که هیچ ارتباطی با پایتخت قدیمی ندارند.

تهران در زمینی واقع شده است که در کتب قدیمی توبیاس از آن به‌عنوان سرزمین ری نام‌برده شده است و روستایی از توابع ری بوده است. گفته می‌شود که در عصر داریوش ری دارای یک میلیون نفر جمعیت بوده است. اما در زمان چنگیزخان و تیمور این شهر به ویرانه تبدیل می‌شود. اکنون نیز قسمتی از این ویرانه‌ها برجای مانده‌اند. بهترین و زیباترین قسمتی که اکنون از آن زمان برجای مانده است ویرانه‌های یک برج ۲۶ متری است که گفته می‌شود سابق‌براین ۴۰ متر بوده است لکن قسمت بالای آن را برای استفاده از سنگ‌هایش تخریب نموده‌اند. شاه فعلی دستور ترمیم و مرمت برج را داده است و آن را تجهیز نموده است. اما این برج بیشتر ارزش خود را در این ویرانی‌ها از دست داده است.

در نزدیکی این برج، برج دیگری قرار دارد که محافظانی بر آن گمارده‌اند و آن را محافظت می‌کنند. تا در زمان نزدیک شدن دشمنان بموقع هشدار بدهند. از دیگر جاهای دیدنی و تاریخی «چشمه‌علی» است که به معنای چشمه‌علی است که حوضچه‌ای در اندازه طبیعی است و از کوه می‌آید. آن را چندین قسمت نموده‌اند که آب آن جاری است و در پایین دست آب بسیار زلال و صاف است. در دورتادور این محوطه دیوارهای قدیمی وجود دارند. هوا بسیار گرم است و در اینجا بقایای خانه‌های تخریب شده که تنها پی‌های آنها و سقف‌های زیر زمین‌هایشان نمایان است قابل مشاهده هستند.

در نزدیکی ویرانه‌های ری گورستان ایرانی‌ها قرار دارد که دورتادور آن را دیوارهای بلند گلی احاطه کرده است.

نمای شهر تهران

گورها در این گورستان دارای ظاهری عجیب و غریب و نامطلوب هستند. گورها با عمق کمی هستند و مردگان بعضاً از گورها بیرون می‌افتند و خوراک حیوانات و پرندگان می‌شوند. (این داستان بعید است که در مورد گورستان مسلمانان در تهران قدیم بوده باشد - م) در اقوال هم گفته می‌شود که برخی مترصد این هستند که کلاغ‌ها کدام چشم مردگان را ابتدا بیرون می‌آورد. چنانچه چشم راست مرده را ابتدا بخورند او به بهشت خواهد رفت و چنانچه چشم چپ را بیرون بیاورد به سرایی غیر از بهشت و به قلمرو مردگان خواهد رفت. (این داستان هم بیشتر به گورستان مربوط به زرتشتیان آنهم در قدیم الایام در برخی از شهرهای ایران می‌شود - م)

تهران شهری است تک‌مضربی و خسته‌کننده و اصلاً قابل قیاس با شهر اصفهان نیست. این شهر دارای خیابان‌هایی کوچک و بی‌قواره و پیچ در پیچی است که هیچ‌گونه سرسبزی ندارند. خانه‌ها از جنس خشت خام ساخته شده‌اند و ظاهری بسیار نامطلوب



دارند. آنها هیچ پنجره‌ای رو به سوی خیابان ندارند. البته استثنایی نیز وجود دارد و آن اینکه در بخش اروپایی نشین این شهر یک تعداد محدودی از خانه‌ها به سبک اروپایی وجود دارند. خیابان‌های این قسمت از شهر عریض و بزرگ و به نسبت زیبا هستند. نظافت و تمیزی در این شهر دیده نمی‌شود و مردم زباله‌های خود را از داخل خانه به خیابان پرتاب می‌کنند. تلی از زباله در گوشه‌گوشه خیابان‌ها دیده می‌شوند اینها را به‌عنوان کود برای مزارع کشاورزی استفاده می‌کنند و سگ‌ها هم سهمی از اینها دارند. با وجود این زباله‌ها فضا در شهر چندان بوی مطبوعی ندارند. گرمای تابستان نیز این وضعیت و ناپاکی و شیوع بیماری را تشدید می‌کند. به‌همین دلیل در این ایام شاه و یا ایرانیان برخوردار و ثروتمند از این شهر به روستاهایی که در کوهستان قرار دارند و در آنجا هوا پاکیزه و تمیز است، می‌روند. از آنجاکه هیچ رودی در این شهر جریان ندارد بنابراین آب موردنیاز شهر از سرچشمه‌های اندک آب از کوه‌های البرز از طریق کانال‌های زیرزمینی به شهر هدایت می‌شوند. این آب در داخل شهر به کانال‌های ساخته شده مسقف و یا روباز ریخته می‌شود. البته این آب تنها برای آشامیدن نیست بلکه برای شستشو نیز استفاده می‌شود. حجم زیادی از زباله‌ای که همراه با این آب وارد کانال‌ها می‌شوند موجب گرفتگی کانال‌ها می‌شوند. برای تمیز نمودن مجدد و رفع گرفتگی آب به فواصل کوتاهی روی کانال را به‌صورت دریچه‌هایی بازگذارده‌اند تا بتوان آنها را از آشغال‌ها و زباله‌ها تمیز نمود.

تهران

باز بودن این دریچه‌ها بخصوص در ایام زمستان برای عابران پیاده خطرهای جانی دارد زیرا در زمستان این دریچه‌های باز با برف پوشیده می‌شوند یا در اوقات شب دیده نمی‌شوند و عابرین ممکن است در آنها بیافتند.

روشنایی معابر در این شهر چندان خوب نیست معابر دارای چراغ‌های نفتی هستند. فواصل بین این چراغ‌ها بسیار زیاد است. قبل از نیمه شب هم خاموش می‌شوند. اروپایی‌ها یا ایرانی‌هایی که پس از نیمه شب از میهمانی باز می‌گردند یا بهر دلیل دیگری در خیابان هستند معمولاً یک خدمتکار دارند که فانوس بلندی در دست دارد و اطراف او را روشن می‌کند. در ایام جشن یا در ماه رمضان یا زمانی که شاه همسر جدیدی اختیار می‌کند شهر را با این فانوس‌ها چراغانی می‌کنند. چراغانی نیز بسیار ساده است و از آنجایی که خانه‌ها پنجره ندارند سر هر خیابانی دو لامپ قرار می‌دهند. لکن در اطراف کاخ پادشاهی روشنایی بسیار خوبی وجود دارد. در تهران بازارهای گسترده‌ای وجود دارد. از کالاهای موجود در این بازار انسان متوجه می‌شود که ایران چه تولیدات صنعتی دارد و نیز شاهد صنایع دستی فراوانی نه‌تنها از

پایتخت بلکه از سراسر ایران در این بازار هستیم. در یکی از این بازارها شاهد صنایع دستی و کارخانه‌ای همدان و یا اصفهان هستیم. در بازار دیگری بازرگانان یزدی یا کرمانی نشسته‌اند و به‌همین ترتیب از همه نقاط ایران در این بازار حضور دارند. حتی تولیدات صنایع دستی و صنعتی قزوین و سایر شهرها نیز در این بازار وجود دارد و به ترتیب محصول و نوع کار دسته‌بندی شده‌اند. کاروان‌سراها نیز در پشت بازار وجود دارند که با گذرهای باریکی به هم متصل هستند. این کاروان‌سراها برای پذیرش میهمان نیستند بلکه خود دارای فروشگاه‌هایی هستند یا انبار سایر مغازه‌ها را در خود جای داده‌اند. تنها تاجرهای ثروتمند قادر هستند در این کاروان‌سراها برای خود انبار اختصاصی داشته باشند. زیباترین کاروان‌سراییی که در تهران وجود دارد متصل به بازار امیر است. این کاروان‌سراها به‌گونه‌ای است که در پیرامون آنها اتاق‌ها و حجره‌هایی است و در وسط حیاط باغچه‌هایی بسیار زیبا و حوضی از جنس مرمر دیده می‌شود.

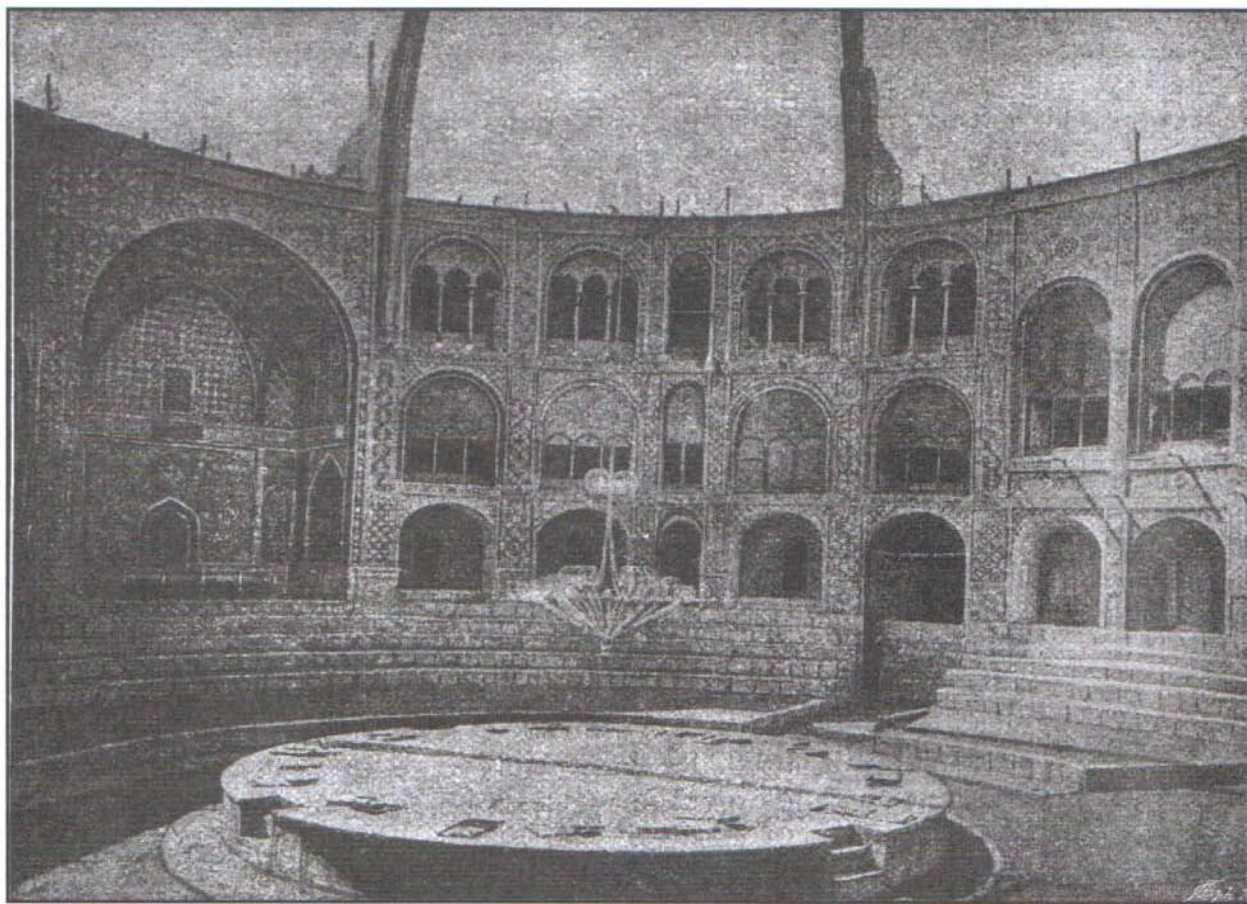
قابل توجه‌ترین مدرسه در تهران مدرسه‌ای است که در آن به سبک اروپایی و در حد دانشگاه‌های اروپا در آن آموزش داده می‌شود. تقریباً همه استادان اروپایی هستند. آموزش در رشته‌های پزشکی، فیزیک، ریاضیات، جغرافیا، انگلیسی، فرانسه، روسی، علوم نظامی، موسیقی و نقاشی در این مدرسه جریان دارد. پایه‌گذاری این مدرسه از ابتدا خوب بوده و اساتید آن تلاش بسیاری نموده‌اند تا توجه و علاقه‌مندی جوانان ایرانی را نسبت به این رشته‌ها جلب کنند و پس از خاتمه آنها را به پاریس اعزام می‌کنند تا در آنجا به ادامه تحصیل بپردازند. اما در مجموع اقبال عمومی از این مدرسه کم است.

مساجد در تهران از نظر تعداد افرادی که در آنها نماز می‌گذارند پر نمی‌شوند لکن در تکیه‌هایی که در تهران وجود دارند انبوهی از جمعیت دیده می‌شوند. این تکیه‌ها به شکل آملی تاتر هستند. در ماه محرم ایرانیان در این تکیه‌ها برای (امام) علی (ع) که با همراهان و نزدیکانش در کربلا در جنگ با یزیدیان کشته شد سوگواری می‌کنند. (او در اینجا به اشتباه نام امام حسین (ع) را امام علی (ع) ذکر نموده است. م) آنها در این تکیه‌ها ماقوع ماجرا را به نمایش می‌گذارند. حتی یک طرف کله‌ای کاغذی که به رنگ قرمز آغشته شده بر روی سرش می‌گذارد و طرف قاتل با شمشیر این کله کاغذی را جدا می‌کند. به قدری هم تند و ماهرانه آن را جدا می‌کند که این کله کاغذی به میان تماشاگران پرتاب می‌شود. سپس آهنگ‌ها و اشعار سوزناکی را سر می‌دهند. بعد به شدت برای این ماجرای سرنوشت‌ساز گریه می‌کنند. من در این باره شنیده‌ام که تماشاچیان آن‌چنان تحت‌تأثیر این نمایش قرار می‌گیرند که نمایش را با واقعیت اشتباه می‌گیرند و در پایان نمایش بر سر بازیگری که قاتل امام است می‌ریزند و او را کتک می‌زنند و گاهی هم او را می‌کشند.

زیباترین بنایی که در تهران وجود دارد کاخ پادشاه است. این کاخ شبیه به کاخ‌های اروپایی نیست که در یک بنا خلاصه شده‌اند بلکه تعداد زیادی از مجموعه بناهای کوچک‌تر هستند که هرکدام از آنان باهدف خاصی احداث شده‌اند. مثلاً یک ساختمان مخصوص اقامت شاه در آن در اوقات زمستان است و دیگری برای اقامت تابستانی او ساخته شده است و در آن اتاق تابستانی‌اش قرار دارد. یک ساختمان دیگر برای زنان شاه و ندیمه‌ها و خدمتکارانشان (نویسنده در اینجا برای ندیمه‌ها و خدمتکاران زنان شاه از لفظ برده و بردگان استفاده می‌کند - م) ساخته شده است.

تهران

ساختمان چهارم ساختمان موزه و تابلوهای نقاشی و سالن سخنرانی است. پنجمین ساختمان به محل برگزاری جلسات وزرا اختصاص دارد و به‌همین ترتیب که این ساختمان‌ها در کنار یکدیگر قرار دارند.



نمایی از کاخ پادشاهی در تهران

در اینجا شاید بسیاری از خوانندگان علاقه‌مند به آشنایی با وضعیت داخلی این کاخ جالب‌توجه باشند و من که از همه آنها به‌استثنای حرم‌سرای شاه دیدار کرده‌ام اوضاع داخلی این کاخ را به‌اختصار شرح خواهم داد.

باغ‌های کاخ

ساختمان‌های کاخ به‌گونه‌ای ساخته شده‌اند که مابین آنان باغ‌های چهارگوشی قرار دارند و در وسط هر باغ حوض‌های بزرگی ساخته شده‌اند که حاوی آبی زلال و پاک هستند.



نمایی از شمس‌العماره که قسمتی از کاخ شاه است.

آنها دارای آب‌نماها و چشمه‌ها و قوها و ماهی‌های طلایی‌رنگ هستند. در دو طرف این حوض‌ها هم انواع بوته‌های گل کاشته شده‌اند. در داخل این باغ‌ها همیشه هوا تازه و خنک است.